

## چکیده:

هدف از این پژوهش، بررسی ریشه های فکری- تاریخی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نهضت سربداران و نیز نقد نگرشها و برداشتهای مارکسیستی و طبقاتی در مورد این جنبش است. تحقیق حاضر با استفاده از روش کتابخانه ای انجام یافته و مباحث آن در پنج فصل تنظیم شده است. فصل اول، به علل و عوامل پیدایش مهضت سربداران می پردازد. فصل دوم، اختصاص به ماهیت و عملکرد نهضت سربداران دارد. در فصل سوم، آثار و نتایج نهضت سربداران مورد بررسی قرار می گیرد. فصل چهارم، به نقد آراء و دیدگاههای مارکسیستی در مورد نهضت سربداران می پردازد، نهایتاً "فصل پنجم، خلاصه و نتایج بدست آمده از تحقیق را ارائه می کند. مورخان مارکسیستی در مطالعات خود، بر اساس نظریات مارکس و روش تحقیق مارکسیستی، ضمن رد محتوا و ماهیت دینی قیام سربداران، آنرا یک نزاع طبقاتی و محصول فرایند تکامل تاریخی دانسته اند. هرچند در نهضت سربداران، فئودالهای ایرانی هم نقش داشته اند، اما نمی توان با صرف برخی موارد، سایر مسائل را نادیده گرفت. یافته های تحقیق نشان می دهد که سربداران مهمترین قیام شیعی سازمان یافته قرون میانه ایران است که توانست مدتی زمام امور را در مناطقی از خراسان بزرگ بدست گیرد. علل و عوامل کوناکونی در پیدایش و رشد این جنبش نقش داشته اند که می توان به مواردی چون فرهنگ بیگانه ستیزی، روح ملی و تعصب دینی، احساس برتری نسبت به مغولان، اصول و آرمانهای تشیع علوی، ظلم و جور مغولان، نزاع طبقاتی، بی حرمتی به نوامیس مردم، نابودی ساختارهای جامعه و .... اشاره کرد. قیام سربداران دارای ماهیتی مذهبی- ملی بوده و حامل چالشهای فرهنگی مردم ایران با قوم بیگانه و مهاجم مغول می باشد.

## سربداران

پس از یکصد و بیست سال استیلای قوم تاتار و مغول بر ایران و بسیاری از مناطق آسیا، قیامی مردمی در باشتین و سبزوار خراسان علیه ظلم و تعدی حاکمان مغول و عاملان آنان به وقوع پیوست. این نهضت که به قیام سربداران شهرت یافته است، از لحاظ وسعت، بزرگترین، از نظر تاریخی مهم ترین جنبش آزادی بخش خاورمیانه در قرن هشتم هجری بود. تلاش پیگیر رهبران آزاده این قیام، منجر به تشکیل حکومت مستقل ملی و شیعه مذهب ایرانی در خراسان شد. مهم ترین ویژگی های این حکومت عبارت بود از: تنفر و انزجار از عنصر مغولی و تثبیت ایدئولوژی تشیع امامی. اولین رهبر آنها یک روحانی به نام شیخ خلیفه بود بعد از وی یکی از شاگردانش بنام شیخ حسن جویری رهبری سربداران برعهده داشت.

هنگامی که سربداران توانستند بر حاکم مغولی خراسان پیروز شوند حکومت مستقلی ترتیب دادند و سبزوار را مرکز خود ساختند.

قیام سربداران با آن که جنبشی محلی بود و مدت زیادی دوام نیافت، اما در تاریخ ایران اهمیتی خاص دارد، زیرا در پی این قیام و با نیرو گرفتن از پیروزی‌های آن بود که در نقاط دیگر نیز مردم روستاها سرکشی آغاز کردند. استقرار دولت مرعشیان در مازندران را باید یکی از بارزترین پی آمدهای حکومت سربداران دانست. امرای سربداران در اداره حکومت با یکدیگر اختلاف بسیار داشتند و بسیاری از آنان با توطئه یاران خود را از پای درآمدند. با این همه در مدت کوتاه حکومت ایشان، آبادانی بسیار صورت گرفت و خرابی‌های حمله مغول تا حد زیادی جبران شد. امیران سربدار در پی بهتر کردن زندگی روستائیان و طبقه محروم شهر بودند و به نوعی مساوات در تقسیم عواید و ثروت عمومی اعتقاد داشتند. نخستین حاکم سلسلهٔ سربداران، «عبدالرزاق باشتینی» بود که به مدت دو سال و چهار ماه حکومت کرد. پس از وی، «برادرش وجیه الدین امیر مسعود» به حکومت رسید. امیرمسعود با این که در مردم داری و مبارزه با حاکمان مغول و تثبیت حکومت سربداران، دارای موفقیت‌های بالایی بود، لیکن به خاطر اختلاف با شیخ حسن جوری (رهبر روحانی نهضت سربداران) و توطئه در قتل او، پایگاه مردمی خویش را از دست داد و حکومتش به تدریج رو به ضعف نهاد. به همین جهت سپاهش در نبرد با امرای مازندران متحمل شکست گردید و خود وی کشته شد. پس از مرگ امیر مسعود، ۱۰ تن دیگر از این سلسله به حکومت رسیدند که معروف‌ترین آنها عبارتند از: شمس الدین علی، خواجه یحیی کرابی و خواجه علی مؤید. فقیه نامور شیعه شهید اول، معاصر با خواجه علی مؤید بود که در پی دعوت خواجه از وی، کتاب شریف «اللمعه الدمشقیه» را در فقه امامی تدوین و به همراه نماینده‌ای به سوی خواجه علی مؤید در سبزوار فرستاد. سرانجام در پی هجوم «امیر ولی» به سبزوار و محاصرهٔ چهار ماههٔ این شهر در سال ۷۸۳ قمری، خواجه علی مؤید، دست نیاز به سوی «تیمور لنگ گورکانی» دراز کرد، و از او یاری خواست. با تسلیم شدن خواجه علی مؤید به تیمور لنگ، پروندهٔ حکومت سربداران نیز برای همیشه بسته شد و منطقهٔ خراسان پس از ۴۶ سال رهایی از یوغ استعمار مغولان، مجدداً مقهور و غلوب آنان گردید.

با آن که تصوف در ایران مدت‌ها صورت مقاومت منفی با وضع اجتماعی موجود داشت و به همین دلیل پس از مدتی حق حیات در جنب متشرعه یافت، با این حال پس از هجوم مغول و تاخت و تاز تیموریان و هنگامی که فقر و فاقه توده‌های مردم را در جامعه قرون وسطائی قرون هفتم و هشتم هجری از پای درمی آورد، در اویش در سبزوار و مازندران و آذربایجان جنبشی را که از یک طرف علیه حکام مغول و از طرف دیگر ضد فئودال‌ها و اشراف و روحانیان بود، رهبری کردند. در سال ۷۳۸ ه.ق. سربداران سبزوار را بتصرف در آوردند و علیه مغولان مکرر جنگیدند و دامنه حکومت خود را تا مازندران و گرگان توسعه دادند. سربداران دعوی داشتند که می‌خواهند کاری کنند که حتی یک تاتار تا قیام قیامت خیمه در خاک ایران نزند. به قول مؤلف روضات الجنات این گروه را از آن جهت سربداران گویند که گفتند: «اگر توفیق یابیم دفع

ظلم ظالمان کرده باشیم والا سر خود را بردار ببینیم که دیگر تحمل تعدی و ظلم نداریم». سربداران مدت پنجاه سال در سبزووار و نواحی مجاور آن حکومت کردند.

### نهضت سربداران ، شروع نهضت و دلیل پیدایش آن ؛

نهضت سربداران را، نخستین تکاپوی ایرانیان در قبال سلطه بی منازعه اقوام بدوی مغول در حدود بیش از یک قرن سیطره بر خاک ایران زمین باید شمرد. آنگاه که بدویت و بی تمدنی قومی بیابانگرد بر سرزمین فرهنگ و تمدن سایه افکنده بود و ناله‌ها در گلو بعض کین و نفرت شده بود، در چنین عرصه‌ای نهضت سربداران چون برقی بر این تاریکی ظلمانی لرزه افکند.

آری، نهضت سربداران توانست به استیلای قوم مغول بر ایران و بسیاری از مناطق اسلامی آسیا به مدت حدود نیم قرن خاتمه دهد. این قیام مردمی که در باشتین و سبزووار خراسان علیه ظلم و تعدیات حاکمان مغول به وقوع پیوست، از لحاظ وسعت بزرگترین و از نظر تاریخی مهمترین جنبش آزادی بخش خاورمیانه در قرن هشتم هجری بود. تلاش پیگیر رهبران آزاده و متدین این قیام، منجر به تشکیل حکومت مستقل ملی و شیعه مذهب ایرانی در خراسان شد. مهمترین ویژگی های این حکومت عبارت بود از تنفر و انزجار از مغولان و تثبیت ایدئولوژی تشیع دوازده امامی.

### **آغاز نهضت و دلیل پیدایش**

بعد از فوت ابوسعید بهادر خان ( ۷۳۶ق/۱۳۳۵ م ) طوایف و اقوام مغول و ترک و دیگر گروه ها در صدد بر آمدند تا هر کدام به نحوی از این موقعیت پیش آمده استفاده نموده و محدوده‌ای را به عنوان قلمرو حکومتی خویش به تصرف در آورند.[1] به دنبال این امر حکومت های محلی کوچک در حد فاصل (۷۳۷ هـ. ق تا ۷۵۱ هـ. ق ) بوجود آمد که حاکی از ضعف حکومت مرکزی در ممانعت از شکل گیری آنها بود. با مطالعه چگونگی وقوع نهضت سربداران در می یابیم زمانی که یکی یا پنج تن از ایلچیان و ماموران صاحب دیوان علاءالدین محمد هندو وزیر خراسان در سال ۷۳۶ هـ. ق به منظور گرفتن مالیات به قریه باشتین می آیند، در منزل برادران حسن و حسین حمزه سکنی می گزینند. از آنان طلب شراب و شاهد می کنند ، برادران از مهیا کردن شاهد عذر می طلبند اما ایلچیان در صدد دختران و زنان خانه بر می آیند[2]! حسن و حسین که تحمل چنین ننگی را نداشته، بر آنان شوریده و جملگی را به قتل رسانده و شعار: « اگر سرمان به دار رود حاضریم ولی زیر بار چنین ننگ و ذلتی نمی رویم[3]» را ملاک حرکت خود قرار می دهند.

از دیگر علل پیدایش نهضت، باید از ظلم و ستم توان فرسای حکام و مالکان بزرگ محلی که بر مردم شهرها و روستا برای جمع آوری مالیات و خراج صورت می گرفت، عفلت نورزید. مالیاتی که صرف مجالس حکام مغولی و دست نشانندگان آنان می شد به جای این که صرف عمران و بازسازی مشکلات مردم شود آن گونه که ملک الشعراء بهار می سراید:

سرور احرار ایرانند آل سربدار

کز فشار و ظلم آشفتند اندر سبزوار [4]

بدین ترتیب آغاز نهضت و پیدایش عنوان سربداران دقیقاً از روز ۱۲ شعبان ۷۳۷ هجری قمری، آنگاه که حسن و حسین حمزه از قبول آن فضیحت خوداری کرده و تیغ بر کشیدند و ایلچیان را کشتند، اطلاق می شود

**دولت سربداران و تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در قرن هشتم**

**درآمد**

خراسان از دیرباز از پایگاه های عمده تشیع در منطقه به شمار می رفت به ویژه آنکه حضور امام رضا(علیه السلام) و سادات در گسترش فرهنگ تشیع و معارف اسلامی در منطقه کمک شایانی کرد. حضور علویان پشتوانه اساسی و مهمی در جبهه سیاسی و فرهنگی بود و سبب تقویت مبانی اعتقادی تشیع شد. در طول تاریخ همیشه این خط فکری و سیره عملی ائمه(علیهم السلام) ادامه داشت. فرهنگ غنی تشیع همیشه در ستیز با حاکمان جور و ستم بوده و خواهد بود. حاکمان ستمگر و دین گریز، این فرهنگ را همیشه خطری برای ادامه حاکمیت خود بر مردم می دانستند. در قرن هشتم سربداران با حمایت و نیروی معنوی عالمان دینی که از پشتوانه مردمی برخوردار بودند توانستند بر دست نشانندگان ایلخانی پیروز شوند و دولت سربداران را با حمایت آنان تأسیس کنند. ایجاد حکومت شیعی در خراسان، شکستن اُبّهت مغولان و پیروزی بر آنان، از بین بردن جو رعب و وحشت، ایجاد فضای باز سیاسی جامعه، برقراری عدالت اجتماعی، گسترش فرهنگ تشیع، دخالت عالمان دین در اداره جامعه و تأثیر دولت سربداران بر جنبش های منطقه را می توان مهم ترین منشأ تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در آن عصر دانست.

**زمینه های پیدایش نهضت سربداران در خراسان**

در دوران حکومت ایلخانیان مردم از نابسامانی و ظلم و ستم در رنج و عذاب بودند. وقتی ابوسعید - که پیش از آن، ولیعهد و فرمانروای خراسان بود - به سلطنت رسید خراسان را ترک کرده و به سلطانیه رفت و بر تخت سلطنت نشست. وی چون فرزندی نداشت، خراسان را به چند بخش و ناحیه تقسیم کرد و به

خاندان های بزرگ مغول و سرمایه داران سپرد. ۱. امیر شیخ علی بن قوشچی، امیرالأمرا و حاکم برگزیده ایلخانیان، قوی ترین آنان در منطقه خراسان بود. ۲.

پطروشفسکی نیرومندترین سران ملوک الطوائف خراسان را، امیر ارغون شاه از قبیله جانی قربانی و نوه امیر نوروز و نتیجه ارغوان آکی می داند که نواحی نیشابور و طوس و مشهد و ابیورد و غیره را به تصرف درآوردند. امیر عبدالله مولایی حکمران قهستان، امیر محمود اسفراینی فرمانروای اسفراین ۳ و طغای تیمور نواحی استر آباد و گرگان ۴؛ علاءالدین محمد سبزواری و جوین را در اختیار داشتند و هر کدام از اینان برای خود سپاه و نیرویی داشتند و همین موجب تجزیه دولت او شد. آنان اداره امور را به طور مستقل در اختیار داشتند مانند: آل کرت - که بخش شرقی خراسان در اختیارشان بوده - این امیران افزون بر استقلال، از پرداخت مالیات و فرستادن آن برای دولت مرکزی خودداری می کردند. با مرگ ابوسعید آخرین ایلخان مغول، تلاش های استقلال طلبانه بیشتر شد. طوایف مغول و گروه های دیگر محلی به بهانه های گوناگون سر به شورش برداشتند. ۶. طغای تیمور، خود را وارث مغولان می دانست و مورد حمایت خاندان جانی قربانی و ارغون شاه قرار گرفت.

از طرفی در آخرین سال های حکومت ابوسعید در خراسان یکی از بزرگان صوفیه به نام شیخ خلیفه مازندرانی، مبارزه با ایلخانیان ستمگر را سرلوحه زندگی خود قرار داد. وی با نفوذ معنوی ای که در میان مردم داشت، کم و بیش در مسایل اجتماعی و سیاسی دخالت و نظر خود را بیان می کرد. اظهار نظر او سبب خشم و نفرت صوفیان و عالمان دنیاطلب شد؛ زیرا آنان بر خلاف او به پرهیز از دنیا، زهد و تقوا و گوشه گیری از اجتماع مشغول، و با حاکمان جور همراه و گاهی آنان را تأیید می کردند. شیخ خلیفه مازندرانی که علوم دینی را در آمل آموخته بود، نزد شیخ بالوی زاهد از مشایخ بزرگ مازندان رفت و از مریدان او شد. ۷. شیخ خلیفه به دنبال مبارزه با ظلم و ستم، و دریافت پاسخ صحیح در مسائل سیاسی و اجتماعی بود و چون این موارد را در استاد خود ندید، از او ناامید شد. از این رو به سمنان نزد علاءالدوله سمنانی از صوفیان بزرگ آن زمان که آوازه شهرتش در همه جا پیچیده بود، رفت. علاءالدوله که در بزرگواری، کرامت، وارستگی، صاحب فضل و دانش بود، حتی بزرگان مغول - که شیخ را با خود در مذهب و عقیده همراه می دیدند - در حل مسائل سیاسی از کرامات او بهره می بردند. علاءالدوله شاگردان بسیاری تربیت کرد و بر تن آنان لباس درویشی پوشاند. ۸. اما هیچ حرکت سیاسی از او و شاگردانش در مبارزه با ظلم و ستم دست نشانندگان ایلخانی دیده نشد. شیخ خلیفه مازندرانی برای مدتی در درس او شرکت کرد تا اینکه یک روز استاد از مذهب خلیفه سؤال کرد. وی پاسخ داد «آنچه من می جویم از این مذاهب اعلاست.» ۹. استاد از اینکه او مذهب تشیع دارد از پاسخ اش ناراحت شد و دواتی که نزدش بود بر سر او کوبید. سپس شیخ خلیفه نزد خواجه غیاث الدین حموی رفت تا از او پاسخ صحیح در مسائل سیاسی و اجتماعی بشنود؛ ولی شیخ خلیفه به هدف اصلی خود نرسید و به سبزواری که کانون اصلی تشیع دوازده

امامی بود، ۱۰ رفت و در مسجد جامع شهر سُکنا گزید. وی مسجد را بهترین و مناسب ترین سنگر مبارزه با ظلم و ستم قرار داد و در آنجا به وعظ و ارشاد مردم پرداخت تا اینکه مریدان بسیاری گرد او جمع شدند. ۱۱ وی افزون بر ارشاد و موعظه به مشکل های اجتماعی و سیاسی که جامعه از آن رنج می برد، اشاره می کرد و تنها راه آزادی و رهایی را، جهاد در راه خدا و مبارزه با حاکمان ظلم و ستم اعلام می کرد. مردم او را به منزله پناهگاهی در برابر ظلم و ستم بیگانه انتخاب کردند. آوازه مبارزه و سخنان او در همه جا پیچید و برخی از صوفیان و فقیهان اهل سُنّت که موافق سخنان شیخ نبودند به همراه حاکمان وقت با اقدام های شیخ مخالفت کردند. از این رو به بهانه آنکه شیخ در مسجد سخن از دنیا می گوید فتوای قتل او را نزد ابوسعید فرستادند. ابوسعید که همیشه مراعات حال صوفیان را می کرد و به آنان عشق می ورزید، تصمیم گیری درباره شیخ را به فرمانروایان خراسان سپرد. آنان با حمایت سخنان فقیهان متعصب سبزواری که از مذهب شیخ در هراس بودند، شبانه شیخ را در مسجد کشتند و قتل او را عادی نشان دادند، به این طریق که او را حلق آویز کرده و چند خشت زیر پای او قرار دادند تا مرگ او را به صورت خودکشی جلوه دادند. ۱۲

شاگرد وی شیخ حسن جوری که از روستای جور نیشابور بود پس از گذراندن تحصیلات دینی خود در آنجا، با آگاهی از شهرت و آوازه شیخ خلیفه به سبزواری آمده و شیفته وعظ و ارشاد او شده بود، و پس از مرگ خلیفه، مریدان او پیرو و مطیع شیخ حسن جوری شدند. ۱۳

وی افکار و اندیشه های شیخ خلیفه، استادش را که مبارزه با ظلم و ستم دست نشانندگان ایلخانی بود، دنبال کرد و با عقل و درایت و بیان شیرینی که داشت مریدان بسیاری نزد او جمع شدند. وی به نیشابور رفت و به تبلیغ تعلیمات شیخ خلیفه پرداخت و توانست، در آنجا عده زیادی را با خود همراه کند و هر کس که پیرو او می شد نامش را در دفتر ثبت، و به او می گفت: الآن وقت اختفاست و در وقت کارزار منتظر اشاره او باشد و سلاح به دست گیرد. ۱۴ برخی از نویسندگان از این سخن شیخ خلیفه برداشت دیگری داشته و گفته اند: «شیخ خلیفه با تعلیم بدعت آمیز خود بانی مکتبی شد» و در جای دیگر چنین آورده اند: «اینکه شیخ خلیفه پیام آور ظهور مهدی بود و شیخ حسن جوری هنگام ظهور را تعیین کردو احتمالاً خود را همان امام موعود خواند.» ۱۵ این سخن صحیح نیست؛ زیرا عالمان متعصب اهل سنت و مخالفان مذهب تشیع همیشه کوشیده اند که به شکلی مذهب تشیع را لکه دار کنند به همین سبب اتهام های واهی به رهبران دینی نسبت می دادند تا از حرکت های انقلابی آنان جلوگیری کنند. به نظر می رسد منشا توهم ذکر شده از توجه و اهتمام شیخ خلیفه و شاگردش به مسئله مهدویت و انتظار فرج - که از مسائل اصلی مورد توجه شیعیان است - باشد. اگر آنان ادعایی درباره مهدویت خود داشتند یقیناً مورد انکار عالمان دین قرار گرفته و منابع به آن اشاره می کردند.

روش شیخ خلیفه در این کار از زیرکی و هوشیاری او در رهبری مردم حکایت دارد، به عبارت دیگر او برای رسیدن به هدفش به کادر سازی و جمع آوری نیرو پرداخت و تشکیلاتی عمل کرد بدون آنکه دشمن از هدف او آگاه شود.

هدف شیخ حسن جویری قیام مردم بر ضد حاکمان مغولی و اشراف محلی بود. او در زیّ درویشی مردم را برای نهضت آماده کرد که روش او بعدها در میان پیروانش به نام طریقت شیخ خلیفه و حسن جویری خوانده شد. ۱۶ این طریقه با طریقه صوفیان دیگر که انزوا طلبی را برگزیده، و با حاکمان همراه بودند، تفاوت بسیار داشت. وقتی او خود را در معرض خطر و تهدید دشمن می دید از شهری به شهر دیگر می رفت تا در مظان اتهام قرار نگیرد، حتی برای مدتی خراسان را ترک کرد و به عراق رفت. وی در این مسافرت ها به آگاهی بخشی مردم شهرهای گوناگون به ویژه شیعیان می پرداخت و آنان را از مسائل روز باخبر می کرد، حتی برخی شهرها که اغلب آنان از اهل سنت بودند به او گرویدند. پیوستن امیر عزالدین سوغندی - بعدها از رهبران مذهبی سربداران شد و از بزرگان خراسان بود - بر اعتبار شیخ افزوده شد.

اما فقیهان اهل سنت به امیر ارغون شاه گفتند که شیخ حسن با تبلیغ مذهب تشیع قصد قیام و شورش دارد؛ ولی فرستادگان ارغون شاه گزارش فقیهان متعصب را تأیید نکردند. از این رو آنان اقدام های دیگری انجام دادند تا در نهایت ارغون شاه را راضی کردند که او را دستگیر کند. سرانجام ارغون شاه شیخ حسن را دستگیر و به زندان انداخت.

نقش عالمان دین در تشکیل دولت سربدار

سیر تحولات اجتماعی و سیاسی در قرن هشتم به ویژه نارضایتی مردم از دست فرمانروایان محلی ایلخانی، سبب شورش هایی در خراسان شد؛ ولی نباید فراموش کرد که حرکت اصلی قیام را عالمان دینی بر عهده داشتند که همواره از آرمان تشیع دفاع می کردند و جان خود را در این راه از دست می دادند. آنان با شعار برقراری عدالت اجتماعی، ظلم ستیزی و مبارزه با والیان ستمگر توانستند پایه گذار حکومت شیعه دوازده امامی سربداران در خراسان باشند. از این رو باید نقش عالمان دین را در سیر تحول های اجتماعی و سیاسی منطقه در نظر گرفت؛ زیرا مردم، آنان را پناهگاه خود در حل مشکل های و معضل های اجتماعی و سیاسی می دانستند. گفتنی است اتحاد برخی از امیران سربدار با عالمان دینی سبب پیشرفت دولت سربداران شد. اکنون به معرفی برخی از امیران سربدار که در تداوم دولت سربدار نقش داشته اند، و با عالمان دینی همگام بوده، اشاره می شود.

عبدالرزاق بن فضل الله باشتینی (۷۳۸ - ۷۳۶ هـ)

وی از افراد بزرگ، شجاع و از تیراندازان ماهر ولایت بیهق بود ۱۷ که از طرف ابوسعید برای گرفتن مالیات به کرمان رفت و پس از اخذ مالیات از مردم آنجا، آن را صرف خوش گذرانی خود کرد. او

در اندیشه تهیه مالیات خرج شده بود که خبر درگذشت خان مغول را شنید، از این فرصت پیش آمده به نفع خود استفاده کرد و به باشتین ۱۸ رفت و رهبری شورش مردم را بر عهده گرفت. گویند مقارن این احوال، ایلیچی مغول به باشتین آمد و بر دو برادر به نام های حسن حمزه و حسین حمزه وارد شد و درخواست شراب و زن کرد. دو برادر عذر آوردند؛ ولی او بی توجه بود و قصد تجاوز به ناموس آنان را داشت که آن دو شمشیر کشیدند و گفتند ما تحمل این ننگ را نداریم و آن فرستاده را کشتند و گفتند ما سربداریم. ۱۹. وقتی خواجه علاءالدین محمد در فریومد خبر قتل ایلیچی را شنید، آن دو را طلب کرد، ولی آنان از رفتن نزد او تعلل کردند. عبدالرزاق به یاری آن دو آمد و به فرستادگان خواجه گفت که او به حریم آنان قصد تجاوز داشته و به این سبب کشته شده است. وقتی خواجه پاسخ فرستادگان را شنید، سپاهی روانه منطقه کرد. عبدالرزاق مردم را به پایداری و مقاومت فراخواند و به آنان گفت سر خود را بر دار دیدن بهتر از زندگی با ننگ است. ۲۰. از این رو با سپاه خواجه علاءالدین محمد درگیر شدند که خواجه کشته و نیروهای او متفرق شدند. عبدالرزاق به کمک برادر خود مسعود به تعقیب دشمن پرداخت و با غنایم فراوان به باشتین بازگشت و غنایم را بین مردم تقسیم کرد. از طرفی بیشتر مردم باشتین پیرو شیخ حسن جوری بودند ۲۱ که زمینه قیام را در منطقه آماده کرده بود و مردم باشتین و شهرهای دیگر با اندیشه های ظلم ستیزی و مبارزه او با حاکمان ستمگر که نشئت گرفته از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) بود آشنا بودند.

عبدالرزاق در سال ۷۳۸ هجری پس از فتح سبزوار، دولت سربداران را تأسیس کرد. وی با حمایت پیروان شیخ حسن نواحی دیگری از خراسان را به تصرفات سربداران افزود ۲۲ و به نام خود خطبه خواند و سکه ضرب کرد. ۲۳ عبدالرزاق انسانی فاسد بود ۲۴ و همین امر سبب کشته شدن او شد. نقل کرده اند که او قصد داشت پس از آنکه خواجه علاءالدین محمد در جنگ با او کشته شد، همسرش را به عقد خود در آورد؛ اما وقتی همسر خواجه علاءالدین هدف عبدالرزاق را از این ازدواج دانست، شبانه فرار کرد؛ ولی عبدالرزاق، مسعود برادرش را به تعقیب او فرستاد تا دستگیرش نماید. زن پس از آنکه دستگیر شد، به مسعود گفت که تو مردی مسلمان هستی و هدف برادرت را از این ازدواج می دانی، تو را به دوستی حیدر کرار طریقه مروت پیشه کن و مرا آزاد ساز و از سؤال کردن روز قیامت در این عملت اندیشه کن. ۲۵ همین عمل مسعود موجب شد که به برادرش توهین کرد و در درگیری که میان او و برادرش اتفاق افتاد، به مرگ عبدالرزاق منتهی شد. ۲۶

وجیه الدین، مسعود بن فضل الله (۷۴۵ - ۷۳۸ ه.ق.)

وی پس از کشتن برادر، فرمانروایی دولت تازه تاسیس را به دست گرفت. وی به حسن تدبیر، شجاعت، مردانگی، عقل، صلاح و سواد، مشهور، و از صفات رذیله به دور بود. ۲۷

مسعود برای استحکام و تقویت دولت، شیخ حسن جوری را از زندان ارغون شاه آزاد کرد و پس از آزادی، او را به سبزوار آورد و شیخ را در اداره حکومت، مقتدای خویش قرار داد تا با نفوذ معنوی



او بتواند در برابر حکام محلی و اشراف مقاومت کند و با این کار مریدان شیخ در کنار سربداران قرار گرفتند و بر استحکام دولت سربداران افزوده شد. ۲۸ در واقع مسعود رابطه دین و سیاست را با آوردن شیخ در حکومت برقرار و مستحکم کرد، حتی وی فرمان داد در خطبه ها نام شیخ حسن را بر نام خود مقدم دارند. ۲۹

اتحاد و همبستگی میان نیروهای مذهبی و سیاسی ترس و وحشت را در دل امیران خراسان ایجاد کرد و آنان را به فکر چاره انداخت و ارغون شاه آنان را متقاعد کرد برای دفع دشمن جوان به یک باره بر آنان حمله برند، قرار شد که در یک روز و در ساعت معین، در قالب سه لشکر به حومه نیشابور بتازند؛ ولی هر یک از آنان می خواستند این افتخار را به نام خود تمام کنند. از این رو حمله خود را بدون توجه به ساعت معین آغاز کردند در نتیجه سربداران آنان را شکست داده و غنایم بسیاری به دست آوردند ۳۰ و با پیروزی وارد نیشابور شدند و قلمرو خود را گسترش دادند. ۳۱ به دنبال این پیروزی شهرهای دیگری نیز فتح شد و بدین ترتیب خراسان به تدریج در تصرف سربداران درآمد. حکام مغولی و دست نشانندگان آنان به طغای تیمور پناه بردند.

شکست ارغون شاه و امیران خراسان، طغای تیمور را به وحشت انداخت و سپاهی به فرماندهی برادرش به سوی سربداران فرستاد و در جنگی که واقع شد، برادر طغای تیمور و نیروهای بسیاری از آنان کشته شدند و سربداران بر چند شهر دیگر تسلط یافتند. ۳۲

شیخ حسن پایگاه و مرکز اصلی خود را مشهد مقدس که ثقل تشیع بود، قرار داد و به طور رسمی شیخ و مقتدای مردم خراسان گشت. وی پیوسته سربداران و مردم را به گسترش عدل و داد، راستگویی و صداقت سفارش می کرد. از این رو مردم بیشتر شهرها حتی مخالفان مذهب او، پیرو او می شدند و جان خود را فدای او می کردند. به دنبال افزایش نفوذ شیخ حسن، امیر مسعود از نفوذ و قدرت معنوی و مادی شیخ ترسید و نگران رهبری خود در میان مردم شد. از این رو دنبال فرصتی بود تا شیخ را از بین ببرد. آل کُرت به علت بد رفتاری با شیعیان قلمرو خود مورد نفرت شیخ حسن جوری بود. آنان در تقویت مبانی اهل سنت تلاش می کردند به طوری که هرات پایگاه تسنن، و سبزوار پایگاه تشیع در خراسان به شمار می آمد.

شیعیان که در منطقه قدرتی به دست آورده بودند در صدد بودند تا مخالفان خود را سرکوب کنند. از طرفی حاکم هرات به طغای پیام فرستاد که اگر باهم متحد شویم و بر دشمن مشترک خود (سربداران) حمله کنیم پیروزی از آن ماست. شیخ حسن این شخصیت دینی از این پیام آگاه شد و برای آنان پیام فرستاد: شما که ادعای حاکمیت بر مسلمانان را دارید؛ چرا به کارهای خلاف شرع، آزار و اذیت مسلمانان دست می زنید، اگر از این کارها دست برندارید، پس آماده جنگ باشید. به همین جهت شیخ حسن جنگ با آل کُرت را بر مسایل دیگر مقدم می دانست و امیر مسعود را به این کار تشویق می کرد.

از این رو امیر مسعود تحت فشار شیخ حسن و طرفدارانش، می خواست با جنگ و درگیری با آل کرت از فشار آنان بکاهد و می توانست نقشه خود را برای از بین بردن شیخ عملی سازد. بنابراین کسی را مامور کرد تا بعد از پیروزی، شیخ حسن را به قتل برساند و بایک تیر دو نشان بزند.

سپاه سربداران همراه شیخ حسن جوری در زاوه با سپاه حاکم هرات معزالدین حسین کرت وارد جنگ شدند که در آغاز نبرد، پیروزی از آن سربداران بود؛ اما مامور امیر مسعود ماموریت خود را زود انجام داد و شیخ حسن را به قتل رساند. ۳۳ کشته شدن شیخ حسن وضع جنگ را دگرگون کرد و سپاه سربداران که مرکب از نیروهای مذهبی و سیاسی بودند از هم پاشید و طرف مقابل این امکان را یافت تا بار دیگر انسجام خود را به دست آورد و به سربداران تلفات سنگینی وارد کردند.

امیر مسعود برای رهبری دینی مردم سید عزالدین سوغندی را به جای شیخ حسن جوری انتخاب کرد ۳۴ تا از مریدان شیخ در امان باشد. وی در دوران فرمانروایی خود بیشتر شهرهای خراسان را تصرف کرد حتی فیروزه کوه و رستم دار را زیر نفوذ دولت سربدار درآورد که او را صاحبقران سربداران خوانده اند. ۳۵ سپس وی به مازندران لشکر کشید تا آمل را فتح کند و در ناحیه رستم دار یکی از امیران محلی در سر راه او کمین کرد که تعداد بی شماری از نیروهای او کشته و اسیر شدند و خود بعد از اسارت به قتل رسید. ۳۶ آی تیمور، محمد (۷۴۷ - ۷۴۵ هـ. ق)

وی انسانی شجاع، سخاوتمند، از موالی امیر مسعود و جانشین او به هنگام غیبت در شهر بود. ۳۷ وی پیوسته از زهد و درویشی سخن می گفت؛ ۳۸ ولی به مریدان شیخ حسن بی اعتنایی می کرد. همین امر سبب شد تا نیروهای مذهبی از او کناره گیری کنند. آنان به او می گفتند که ما شیخان نزد تو ارزش و منزلتی نداریم و برای خود خواجه شمس الدین علی را به رهبری انتخاب کردند تا او از حقوق آنان دفاع کند. تلاش خواجه با حمایت درویشان و متدینان سبب شد که آی تیمور بیش از دو سال بر مسند قدرت باقی نماند. مریدان شیخ به خواجه پیشنهاد حکومت دادند؛ ولی او نپذیرفت و یکی از افراد مورد اعتماد امیر مسعود به نام کلواسفندیار را به آنان معرفی کرد، اما قدرت او به سبب ظلم و ستم تا سال ۷۴۸ هجری دوام چندانی نداشت تا اینکه شمس الدین فضل الله که مسلک درویشی داشت برگزیده شد؛ ولی خود از قدرت در همان سال کناره گیری کرد و به آنان گفت که من رهبری شایسته برای شما نیستم. ۳۹ از این روی آنان بار دیگر به شمس الدین علی پیشنهاد به دست گرفتن قدرت را دادند و او به پیشنهاد آنان پاسخ مثبت داد.

شمس الدین علی (۷۵۲ - ۷۴۸ هـ. ق)

مردی با کیاست، شجاع، دانا ۴۰ و از برجسته ترین امیران سربدار بود. طغای تیمور پس از اطلاع از رهبری او بر سربداران، حرکت سپاه خود را به خراسان لغو کرد ۴۱ و با او پیمان صلحی امضا کرد به شرط آنکه شهرهای تصرف شده در زمان امیر مسعود، در اختیار شمس الدین علی باشد. ۴۲

وی از شخصیت های مذهبی و از مریدان با وفای شیخ حسن جویری به شمار می رفت و تلاش کرد تا میان سربداران و دراویش تعادل قدرت ایجاد نماید و به این وسیله بار دیگر اتحاد میان نیروهای مذهبی و سیاسی را برقرار ساخت. از این رو در اجرای اصلاحات برای بهبود وضع جامعه و ترویج مذهب تشیع کوشید که تقویت سربداران را به دنبال داشت. ۴۳

وی کوشید تا مناطق شمالی متصرفات سربداران را از وجود حملات ارغوان شاه حفظ کند، از این رو سپاهی فراهم آورد و توانست ارغون شاه را در مازندران به محاصره درآورد؛ ولی وقتی از خبر حمله ملک معزالدین کرت حاکم هرات به مناطق شرق سربداران آگاه شد از محاصره ارغون شاه دست کشید و به سبزوار بازگشت. کوشش او در اتحاد میان سربداران و دراویش تداوم چندانی نداشت و مریدان شیخ حسن به مخالفت با او پرداختند. درویش هندوی حاکم و نایب شمس الدین علی از شخصیت های دینی در دامغان قیام کرد؛ ولی شمس الدین علی قیام او را سرکوب، و درویش را به سبزوار آورد و خوار و زبون کرد. ۴۴ سید عزالدین سوغندی از ترس شمس الدین، خراسان را ترک و به سوی مازندران حرکت کرد که در بین راه درگذشت. ۴۵

حیدر قصاب مسئول امور تمغا ۶۱ از ملازمان شمس الدین علی بود. حیدر، بخشی از اموال مالیاتی را تحویل شمس الدین علی نداده بود و از مجازات او بیمناک بود تا اینکه حیدر را مورد اهانت قرار داد ۷۷ و همین سبب قتل شمس الدین علی شد.

یحیی کرابی (۷۵۹ - ۷۵۳ ه.ق.)

مردی دیندار، شجاع، از مقربان امیر مسعود ۸۸ و از روستای کراب بیهق بود. ۴۹ وی پس از قتل شمس الدین علی به رهبری دولت سربداران انتخاب شد و فرماندهی سپاه را به حیدر قصاب داد. او توانست ولایت طوس را از والیان ارغون شاه پس بگیرد. یحیی همواره پیروان شیخ حسن را احترام و در برقراری عدالت و اجرای مساوات میان مردم می کوشید. ۵۰ با این کار حمایت مریدان شیخ و شخصیت های مذهبی و مردم را به خود جلب کرد.

مهم ترین اقدام اساسی او، پایان دادن به حاکمیت طغای تیمور بر گرگان و مازندران بود. طغای تیمور از او دعوت کرد به ارودگاهش بیاید تا پیمان صلحی میان او و سربداران نوشته شود و قصد داشت به هنگام نوشتن صلح نامه، آنان را به قتل برساند؛ ولی کرابی از خدعه و نیرنگ طغای آگاه شد و با هوشیاری و زیرکی که داشت، توانست حيله آنان را خنثی نماید. او پاسخ مثبت به درخواست طغای داد. وقتی سربداران در ارودگاه دشمن در حال مذاکره بودند، قبل از آنکه آنان اقدامی انجام دهند، به ناگهان بر آنان حمله ور شد و فرماندهان طغای تیمور و بسیاری از مغولان را کشتند و غنایم بی شماری به دست آوردند. ۵۱ وی توانست با این اقدام خود حاکمیت مناطق شمالی سربداران را تحکیم بخشد و خطر دشمن را از منطقه دور سازد. در اثر اختلاف هایی که میان یحیی کرابی و فرماندهانش رخ داد، برادرش ظهیرالدین در سال ۷۵۹

هجری به قدرت رسید و چون خود وی با حمایت حیدر قصاب فرمانده سپاه به قدرت رسیده بود، پس از چندی از حکومت خلع شد و خود حیدر در سال ۷۶۰ هجری قدرت را به دست گرفت، حیدر هم در اثر اختلاف میان خود و حاکم اسفراین، در نبردی کشته شد و فرمانده سپاه او به نام دامغانی با توافق حاکم اسفراین، لطف الله فرزند امیر مسعود را در سال ۷۶۱ هجری به حکومت نشانند و مردم سبزوار از رهبری لطف الله استقبال کردند ۵۲ و پس از چندی میان او و دامغانی اختلاف شد و دامغانی او را به زندان انداخت و خود به سال ۷۶۲ هجری قدرت را به دست گرفت؛ ولی درویش عزیز مجدی در طوس که از مریدان شیخ حسن جوری بود به مخالفت او برخاست و دامغانی توانست شورش او را سرکوب کند و پس از دستگیری، او را به اصفهان تبعید کرد. ۵۳

دشمنان دولت سربدار از اختلاف های داخلی آنان استفاده کردند و یکی از مخالفان دولت به نام شیخ علی هندو از امیران ابوسعید در مازندران نیروهای مخالف را دور هم جمع کرد و با کمک آنان استرآباد، بسطام، دامغان و فیروزه کوه را از دست دولت سربداران خارج کرد. ۵۴ دامغانی برای سرکوبی شورش از سبزوار بیرون آمد و مخالفانش در شهر از غیبت او سود برده، و بدون زحمت حکومت را به دست گرفتند ۵۵ و خواجه علی مؤید به قدرت رسید.

خواجه علی مؤید (۷۸۳ - ۷۶۶ ه.ق.)

آخرین امیر سربداران و از پیروان طریقت شیخ حسن جوری بود، درویش عزیز مجدی را به عنوان رهبر دینی و معنوی در رأس حکومت قرار داد تا بدین وسیله حمایت مردم رابه خود جلب کند. وی توانست با حمایت درویش عزیز قدرت خود را استحکام بخشد. از این روی خواجه، شخصیت دینی درویش را مانع قدرت در رهبری خود بر مردم می دید، از این رو تصمیم داشت به یک نحوی او را از سر راه خود بردارد. از سویی درویش عزیز اصرار داشت تا انتقام خون شیخ حسن را از آل کرت بگیرد. ۵۶ از این رو خواجه علی سپاهی همراه درویش عزیز به جنگ با آل کرت فرستاد و نامه ای به سران سپاه خود نوشت تا درویش را در میدان نبرد تنها بگذارند و بازگردند. درویش وقتی با کمی نیرو رو به رو شد با مریدان اندکش به سوی عراق رفت. خواجه علی از این حرکت درویش ترسید و سپاهی را به دنبال او روانه کرد تا اینکه در درگیری بین دو طرف، درویش و تعدادی از یارانش به قتل رسیدند. ۵۷ خواجه علی پس از کشته شدن درویش عزیز بر مریدان طریقت شیخ حسن سخت گیری می کرد، به طوری که قبر شیخ خلیفه و شیخ حسن را که زیارتگاهی برای مردم شده بود، ویران کرد. همین عمل خواجه سبب شد تا عده ای از جمله درویش رکن الدین از مریدان شیخ حسن در سال ۷۷۸ هجری به مخالفت با او برخیزند، ولی خواجه بر آنان پیروز شد و درویش رکن الدین به اصفهان رفت و توانست با حمایت حاکم کرمان، شاه شجاع و حاکم هرات پیرعلی به سبزوار حمله کند و آنجا را به تصرف خود درآورد و حتی به نام خود خطبه خواند. ۵۸ خواجه علی از سبزوار گریخت و به حاکم استرآباد امیر ولی پناه بُرد و با کمک و

یاری آنان توانست بار دیگر سبزوار را در سال ۷۸۰ هجری فتح کند. ۵۹ پس از چندی اختلاف هایی که میان او و حاکم استرآباد به وقوع پیوست، سبب شد تا حاکم استرآباد به سبزوار حمله برد و شهر را محاصره نماید. خواجه علی از تیمور یاری خواست و تیمور، امیر ولی حاکم استرآباد را با نیروی خود شکست داد و وارد سبزوار شد و خواجه علی به استقبال سپاه تیمور آمد و تبعیت خود را از تیمور اعلان کرد؛ اما مردم سبزوار از سلطه بیگانه بر شهرشان نفرت داشتند و مبارزه خود را به رهبری شیخ داود سبزواری آغاز کردند و توانستند شهر را به تصرف خود در آورند؛ اما بار دیگر سپاه تیمور بر سبزوار یورش آوردند و بسیاری از مردم را کشتند تا بتوانند بر آنجا تسلط یابند. با مرگ خواجه علی در جنگ با لر کوچک در نزدیک خرم آباد ۶۰ حکومت سربداران پایان یافت.

#### تحولات فرهنگی در عصر دولت سربدار

سابقه گسترش فرهنگ تشیع در قلمرو سربداران به مهاجرت علویان به ویژه حضور امام رضا(علیه السلام) در خراسان برمی گردد. هجرت آنان موجب شد در خراسان مردم تحت تأثیر فرهنگ شیعه قرار گیرند. زمانی که زید بن علی در کوفه در سال ۱۲۲ هجری به شهادت رسید شیعیان خراسان به حرکت درآمده و طرفداران بسیاری یافتند و کارهای بنی امیه و ستم های آنان را بر خاندان رسول بیان کردند ۶۱ تا اینکه یحیی بن زید به خراسان فرار کرد. نصر بن سیار او را دستگیر و زندانی کرد تا اینکه ولید بن یزید به خلافت رسید و او را آزاد کرد. برخی منابع گفته اند که او از زندان گریخت و به بیهق وارد شد و شیعیان دور او جمع شدند. او به همراه آنان با والی اُموی در منطقه نیشابور جنگید و پیروز شد و به سوی بلخ حرکت کرد. در جوزجان (گرگان) بار دیگر یحیی با سپاه نصر که فرماندهی آن را اسلم بن احوز بر عهده داشت، درگیر شد تا اینکه او و یارانش به شهادت رسیدند. ۶۲ مردم خراسان به احترام او در آن سال نام نوزادان پسر خود را یحیی یا زید گذاشتند ۶۳ تا خاطره او را زنده نگه دارند. با ورود امام رضا(علیه السلام) به عنوان ولیعهد به خراسان مذهب شیعه گسترش بیشتری یافت و سادات و علویان بیشتری به منطقه خراسان روی آوردند. با شهادت حضرت آرامگاه او که قبله آمال شیعیان بود مرکز تجمع آنان در منطقه گشت. گرچه شهرهای دیگری هم وجود داشت که شیعیان در آن زندگی می کردند. فضل بن شاذان از اصحاب امام رضا(علیه السلام) از نیشابور به بیهق مهاجرت کرد. ۶۴ عامل مهاجرت وی و سادات را در این منطقه فضای مناسب فرهنگی و مذهبی می توان دانست. ارتباط سادات بیهق ۶۵ و نیشابور به اندازه ای گسترده بود که یکی از خاندان ها به نام خاندان آل زبارة در تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی منطقه نقش اساسی داشته است. ۶۶ نقل شده است که قنبر غلام علی(علیه السلام) مدتی در بیهق ساکن بوده، و در اینجا متأهل شده است و در این شهر مسجدی به نام هانی وجود دارد که از فرزندان قنبراند. این بیت شعر در نیشابور معروف و مشهور است: «و هو هانی بن قنبر، و من عقبه علی بن جمعه بن هانی». در نیشابور خداوند فرزندی به قنبر عطا کرد که نامش شاذان است و مسجد شاذان در سبزوار به وی منسوب است. ۶۷

سبزوار مرکز بیهق ۶۸ پایگاه مهم تشیع بود ۶۹ که مذهب آنان تشیع دوازده امامی بوده، ۷۰ و همیشه نسبت به آل علی (علیه السلام) ارادت کامل داشته اند. ۷۱ مولوی در حکایت نبرد محمد خوارزم شاه با مردم سبزوار - که همه رافضی بودند - نقل می کند که خوارزم شاه گفت امان مردم این شهر آن است که نزد من ابوبکر نامی هدیه بیاورند، گوید:

تا مرا بوبکر نام از شهرتان \*\*\* هدیه نارید، ای رمیده اُمتان  
کی بود بوبکر اندر سبزوار \*\*\* یا کلوخ خشک اندر جویبار  
بعد سه روز و سه شب که اشتافتند \*\*\* یک ابوبکری نزاری یافتند  
ره گذر بود، بمانده از مرض \*\*\* در یکی گوشه خرابه پر حرَض  
جیز که سلطان ترا طالب شدست \*\*\* کز توو خواهد، شهر ما از قتل رست  
سوی خوارزمشاه حملان کشان \*\*\* می کشدندش که تا بیند نشان  
سبزوار ست این جهان مرد حق \*\*\* اندر این جا ضایع است و ممتحق  
این چنین دل ریزه ها را دل مگو \*\*\* سبزوار اندر، ابوبکری مجوی ۷۲

سمرقندی گوید که مردم سبزوار بیشتر شیعی مذهب، و مردم نیشابور بیشتر سنی مذهب بوده اند، ولی به سبب داشتن حاکم شیعی اظهار تشیع می کردند. ۷۳

چنانکه گفته شد، مردم خراسان از ظلم و ستم والیان ایلخانی به ستوه آمده بودند تا اینکه شیخ خلیفه مازندرانی با تکیه بر مذهب تشیع حرکت خود را بر ضد ظلم و ستم آغاز کرد و در سبزوار مردم را دور خود جمع نمود تا آنان را به مسایل سیاسی و دینی خود آگاه کند. گرچه وی در این راه کشته شد؛ اما شاگردش شیخ حسن جویری راه او را ادامه داد. او شهر به شهر مردم را به مسایل دینی و سیاسی و اجتماعی آگاه کرد، حتی در جواب فرستاده طغای گفت: پادشاه و ما باید اطاعت خدا کنیم و به قرآن عمل نماییم و کسی که خلاف آن انجام دهد عاصی است و بر مردم است که مقابل او بایستند، اگر شاه به اطاعت خدا و رسول گردن نهاد ما پیرو او هستیم و الا شمشیر میان ما حکم خواهد بود. ۷۴ هم چنین وی در نامه ای به شاه به باورهای دینی خود اشاره کرد که از جوانی اعتقاد به اهل حق داشته و دوستدار ائمه (علیهم السلام) و عالمان دین و طالب نجات بوده است. ۷۵

شیخ حسن جویری حامی مذهب تشیع دوازده امامی بود. ۷۶ وی ظلم ستیزی و برقراری عدالت را که برخاسته از مکتب تشیع دوازده امامی بود، آموخته بود. وی به طور رسمی شیخ و مقتدای اهالی خراسان بود.

برخی از امیران سربدار در دوران حکومت خود با عنایت عالمان دین به ترویج مذهب شیعه و مناقب ائمه (علیهم السلام) و ضرب سکه به نام دوازده امام (علیه السلام) پرداختند. ۷۷ آنان در تعظیم و تقویت دانشمندان و احترام سادات کوشش وافری از خود نشان دادند و مسایل شرعی و دینی را به عالمان دین

ارجاع می دادند. ۷۸ هم چنین یکی از امیران سربردار مسئله مهدویت و انتظار ظهور حضرت مهدی (عج) را احیا کرد و دستور داد که هر صبحگاه و شامگاه اسب زین کرده ای در ابتدای شهر آماده نگه دارند تا اگر امام زمان (عج) ظهور کند، بی مرکب نباشد. ۷۹

در این گزارش دو احتمال به نظر می رسد: نخست این که هر صبحگاه جمعه صحیح باشد. شاید بتوان گفت تلاش برخی از متعصبان اهل سنت بر این است که چهره شیعه را خدشه دار کنند و از این رو این گونه القا کرده اند که شیعیان هر صبحگاه و شامگاه اسب زین کرده ای در ابتدای شهر آماده نگه می داشتند تا اگر امام زمان (عج) ظهور کند، بی مرکب نباشد. نساخ یا غرض ورزان کلمه جمعه را برای القای مطالب خود درباره شیعه حذف کرده اند و حال آنکه در روایات است که حضرت روز جمعه ظهور خواهند کرد و دعای روز جمعه هم می تواند تأییدی بر این مطلب باشد؛ هذا يوم الجمعة و هو يومك المتوقع فيه ظهورك و الفرج فيه للمومنين

علی یدیک و قتل الكافرين بسيفك. گرچه روایاتی دیگری وجود دارد که ظهور حضرت را روز شنبه ذکر کرده اند؛ اما مرحوم سید محسن امینوجه جمعی بین این دو دسته از روایات بیان کرده است. به این نحو که ظهور حضرت روز جمعه و بیعت با ایشان در روز شنبه خواهد بود.

احتمال دیگر که قوی تر به نظر می رسد این است که این حرکت، یک حرکت نمادین بود تا به مردم بفهمانند صبح و شام به فکر امام زمانشان (عج) باشند و این آمادگی را داشته باشند تا در پای رکاب حضرت گام بردارند.

خواجه علی برای تقویت مبانی فقهی شیعیان با فقیه برجسته شمس الدین محمد مکی معروف به شهید اول در جبل عامل مکاتبه کرد و از او خواست به ایران بیاید. وی از آمدن به ایران خودداری کرد. شاید به سبب عدم اعتماد به پایدار بودن دولت سربردار - که در گذشته دولت های کوچک دوام چندانی در برابر دولت مرکزی نداشتند - و دیگر آن که آمدن او به ایران خلاف تقیه بود به ویژه که دولت عثمانی در آغاز قدرتش بود و آمدن او به ایران موجب دردسر برای شیعیان و عالمان شیعه آن منطقه می شد. به دنبال این نامه ها شهید اول کتاب فقهی جامع و مختصری به نام اللعة الدمشقیة فی فقه الامامیه ۸۰ را برای شیعیان خراسان نوشت تا بدان عمل کنند. حسین بن حسین بیهقی سبزواری در شرح حال معصومان (علیهم السلام) رساله راحة الارواح و مؤنس الأشباح را نوشت. ۸۱ از شاعران بزرگ این عهد در خراسان محمد بن یمین فریومدی ملقب به ابن یمین ۸۲ بود که مذهب تشیع داشت و به سربرداران پیوست. اشعار او درباره کارگزاران موجب پیشرفت حکومت سربرداران بود. پدران و اجداد او به علت داشتن مذهب تشیع همواره در رنج و سختی بودند؛ وی در این ابیات آشکارا به شیعه بودن خود افتخار کرده است.

مرا مذهب این است گیری تو نیز \*\*\* همین ره گرت مردی و مردمی است

که بعد از نبی مقتدای به حق \*\*\* علی بن بوطالب هاشمی است

تحولات سیاسی، اجتماعی در عصر دولت سربدار

گذشت که مردم از ظلم و ستم دست نشانندگان ایلخانی به ستوه آمده بودند و منتظر جرقه روشنایی بودند که در این هنگام شیخ خلیفه مازندرانی به سبزوار پایگاه تشیع وارد شد، مردم آنجا سخنان او را با جان و دل خریدار بودند. از طرفی سبزوار در مسیر کاروان های زیارتی و تجارتي بود و مردم از تحول های سیاسی و اجتماعی آگاهی بیشتری داشتند.

شیخ خلیفه آنان را از رخدادهای زمان خود آگاه و برای قیام آماده کرد. وی به دنبال اجرای عدالت اجتماعی، مقابله با حاکمان ستمگر، و یاور ستم دیدگان بود و پیوسته می گفت خداوند از عالمان تعهد گرفته تا در برابر ظلم قیام کنند.

مسجد، پایگاه استواری برای او و مردم شده بود؛ اما چنانکه گذشت فقیهان اهل سنت و طرفدار حکومت از نفوذ و اقتدار او وحشت کرده، او را متهم به کفر کردند و با توطئه ای او را به قتل رساندند تا حرکت او را خاموش کنند. شاگردش شیخ حسن جوری راه استاد را ادامه داد؛ ولی فقیهان اهل سنت نزد ارغون شاه به سعایت از او پرداخته و گفتند که او مذهب رافضی دارد و او را به زندان انداختند.

در باشتین شورشی برپا شد که عبدالرزاق رهبری آن را بر عهده گرفت و توانست با پیروزی بر دست نشانندگان ایلخانی و تصرف شهر سبزوار، دولت سربداران را تأسیس کند حتی وی برای استحکام دولت به ضرب سکه اقدام کرد. ۸۳ وجیه الدین مسعود با کشتن برادرش عبدالرزاق حکومت را به دست گرفت. اقدام او در تقویت دولت سربدار، آزاد کردن شیخ حسن جوری از زندان ارغون شاه و وارد کردن او و مریدانش در اداره حکومت بود حتی وی نام شیخ حسن را در خطبه بر نام خود مقدم داشت. از این رو اتحاد امیران سربدار با رهبران دینی و معنوی جامعه، موجب پیشرفت و گسترش در قلمرو سربداران شد. گسترده شدن محدوده حکومت سربداران در زمان او، از مشرق به جام، از مغرب به دامغان، و از شمال به خبوشان (قوچان)، و از جنوب به ترشیز منتهی می شد. ۸۴

وجیه الدین مسعود سرلوحه کار خود را برقراری عدالت اجتماعی، حذف مالیات های سنگین و نیکی به مردم قرار داد. ابن بطوطه گوید «آئین عدالت چندان در قلمرو آنان رونق گرفت که اگر سکه های طلا و نقره در ارودگاه ایشان روی زمین می ریخت تا صاحب آن پیدا نمی شد کسی دست به سوی آن دراز نمی کرد.» ۸۵

از حوادث تلخ دوران وجیه الدین مسعود کشته شدن شیخ حسن در جنگ با آل کرت بود که با شکست سربداران همراه گشت. مرگ شیخ سبب تفرقه میان دو گروه سیاسی و مذهبی شد و همین امر موجب تقویت دشمنان آنان گشت.

خواجه شمس الدین علی از امیران سربدار با تیمور طغای صلح کرد تا امنیت مرزهای شمال سربداران را حفظ کند. وی افزون بر اجرای عدالت اجتماعی، رفاه عمومی و مبارزه با فساد و جلوگیری از مواد



افیونی ۸۶، به آبادانی سبزوار و بازسازی مسجد جامع آن پرداخت و برای رو یا رویی با دشمن به تقویت و سازمان دهی سپاه سربدار همت گماشت ۸۷ و در سیاست خارجی همزیستی مسالمت آمیز با همسایگان را در نظر داشت.

یحیی کرابی از امیران سربدار، به سبب ساده زیستی و برقراری عدالت اجتماعی در جامعه محبوب مردم بود. وی افزون بر فعالیت های عمرانی و حفر قنوات مخروبه، به تعمیر بناها و قنوات که به دست والیان ایلخانی تخریب شده بود، پرداخت. وی سپاه هجده هزار نفری دولت سربدار را به بیست هزار نفر رسانید ۸۸ و با کمک آنان توانست دشمن خطرناک سربدار طغای تیمور را از بین ببرد.

آخرین امیر سربدار خواجه علی مؤید، مانند حاکمان گذشته به برقراری عدالت، رفاه عمومی و امنیت اجتماعی پرداخت. وی زندگی ساده ای داشت و اموال خود را هر سال انفاق می کرد. ۸۹ از مهم ترین کارهای سربداران در مدت حکومتشان، نوعی ترکیب قدرت دینی در حکومت بود که بخشی از قدرت در دست نیروهای نظامی و سیاسی، و بخش دیگر قدرت در اختیار عالمان دینی بود که آنان رهبری دینی و معنوی جامعه را بر عهده داشتند. در واقع نفوذ آنان در میان مردم، زمینه انقلاب را فراهم کرد. گر چه در اثر تحول های سیاسی، امیران سربدار برای تحکیم و تثبیت حکومت خود از آنان به سبب نفوذشان استفاده می کردند و وقتی آنان را مانع اهداف خود می دیدند، به قتل می رساندند. ۹۰ می توان گفت دولت سربداران منشأ تحول های سیاسی و اجتماعی در عصر خود بود. آنان به تقویت دولت شیعی در خراسان و رویارویی با دست نشانندگان ایلخانی پرداختند و با پیروزی بر آنان، و شکستن فضای رعب و وحشت، فریاد آزادی خواهی و استقلال طلبی در همه جا طنین انداز بود.

### زوال دولت سربداران

اختلاف های درونی عامل سقوط سربداران شد؛ زیرا آنان با حمایت عالمان دین به قدرت رسیده بودند. چنانکه گذشت، وقتی آنان این رهبران دینی را مخالف منافع خود می دیدند در صدد قتل آنان برمی آمدند که این سبب تزلزل در پایه های حکومت شد، حتی خواجه علی مؤید، آخرین امیر سربدار با پیروان شیخ حسن به مبارزه برخاست و بسیاری از آنان را کشت. از این رو عده ای به مخالفت با او برخاستند به ویژه آنکه او از امیر تیمور در سرکوبی مخالفان کمک خواست و به استقبال او رفت. این موجب شد که مردم همراه مخالفان در عزم خود در برکناری خواجه علی مصمم باشند، و در مقابل نیروهای امیر تیمور مقاومت کنند، گرچه در این راه مخالفان موفقیتی به دست نیاوردند. خواجه علی در پناه امیر تیمور بود تا اینکه در جنگی گشته شد و با مرگ وی حکومت سربداران برچیده شد.

### تأثیر نهضت سربداران بر مناطق دیگر

این جنبش در شهرهای دیگر اثر خود را بر جای گذاشت. نهضت سربداران کرمان و سمرقند و طبرستان تحت تأثیر سربداران خراسان بود. همچنین قیام مرعشیان مازندران تحت تأثیر مستقیم عزالدین سوغندی

بود که پس از مرگ شیخ حسن جویری راهش را ادامه داد. سوغندی احساس کرد که خراسان برای او محل امنی نیست، از این رو به طرف مازندران حرکت کرد و در بین راه درگذشت و لقب شیخی را به شاگردش سید قوام الدین مرعشی داد و او ضمن تأسیس حکومت مرعشیان مازندران تأثیر به سزایی در به وجود آمدن حکومت آل کیا در گیلان و دولت صفویان داشت.

#### منبع

- نهضت سرداران خراسان - پطروشفسکی
- تاریخ ایران - دکتر خنجی
- تاریخ اجتماعی ایران. مرتضی راوندی. تهران، ۱۳۵۴
- تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ا. آ. گرانتوسکی - م. آ. داندامایو، مترجم، کیخسرو کشاورزی، ناشر: مروارید ۱۳۸۵
- تاریخ ایران از عهد باستان تا قرن ۱۸، پیگولوسکایا، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۳.